



خیر و شر

دو رفیق بودند به نام «خیر» و «شر». روزی ^{قصه} آهنگ سفر کردند. هر یک توشه راه و مشکى پر آب با خود برداشتند و رفتند تا به بیابانى رسیدند که از گرما چون تنورى تافته بود و آهن در آن از تابش خورشید نرم مى شد. خیر که بی خبر از این بیابان سوزان، آب های خود را تا قطره آخر، آشامیده بود، تشنه ماند؛ اما چون از بدذاتى رفیق خود خبر داشت، دم نمی زد، تا جایی که از تشنگی بی تاب شد و دیده اش تار گشت.

سرانجام دو لعل گران بهایی را که با خود داشت، در برابر جرعه ای آب به شر وا گذاشت. شر به سبب خبث ^{پاکی} طینت آن را پذیرفت و گفت: از تو فریب نخواهم خورد. اکنون که تشنه ای، لعل می بخشی و چون به شهر رسیدیم، آن را باز می ستانی. چیزی به من ببخش که هرگز نتوانی آن را پس بگیری.

خیر پرسید: منظورت چیست؟

گفت: چشم هایت را به من بفروش.

خیر گفت: از خدا شرم نداری که چنین چیزی از من می خواهی؟ بیا و لعل ها را

بستان و جرعه ای آب به من بده.

حالی آن لعل ^{درخشان} آبدار گشاد ^{چ همسان} پیش آن دریگ آبدار نهاد ^{استعاره از شر}

گفت مردم ز تشنگی دریاب ^{کن؛ بی طاقتی}

شر بتی آب از آن زلال چونوش ^{تشنگی} یا به همت بخش یا بفروش ^{مقداری اندک}

^{خاموش کن}

هر چه خیر التماس کرد، سود نبخشید و چون از تشنگی جانش به لب رسید،
تسلیم گشت :

شربت‌بی آب سوی تشنه بیار	گفت بر خیز تیغ و <u>دشمنه</u> بیار
<u>واشم</u> را بکش به آبی خوش	دیده آتشین من برکش
پیش آن خاک <u>تشنه</u> رفت چو باد	شکر که آن دید، دشمنه بازگشاد
نانش کشتن چسراغ در یخ	در چراغ دو چشم او زد تیغ
آب ناداده کرد همت راه	چشم تشنه چو کرده بود تباه
مرد بی دیده راهش بگذاشت	جامه و رخت و گوهرش برداشت

در اینجا: پرکشید

شدرات

استعاره از عطش

خیز

استعاره از چشم

قصد و اندیشه

چوپان توانگری که گوسفندان بسیار داشت، با خانواده خود از بیابان‌ها می‌گذشت و هر جا آب و گیاهی می‌دید، دو هفته ای می‌ماند و پس از آن گله را برای چرا به جای دیگر می‌برد. از قضا آن روزها گذارش به آن بیابان افتاد. دختر چوپان به جست‌وجوی آب روان شد و به چشمه‌ای دور از راه برخورد. کوزه‌ای از آب پر کرد و همین که خواست به خانه بازگردد، از دور ناله‌ای شنید. بر اثر ناله رفت. ناگهان جوانی را دید مابینا که بر خاک افتاده است و از درد و تشنگی می‌نالید و خدا را می‌خواند. پیش رفت و از آن آب خنک چندان به او داد تا جان گرفت و چشم‌های کنده او را که هنوز گرم بود، بر جای خود گذاشت و آن را محکم بست. پس از آن جوان را با خود به خانه برد و غذا و جای مناسبی برایش آماده کرد.

شبانگاه که چوپان به خانه باز آمد، جوانی مجروح و بی‌هوش را در بستر یافت و چون دانست که دیدگانش از نابینایی بسته است، به دختر گفت: درخت کهنی در این حوالی است که دارای دو شاخه بلند است. برگ یکی از شاخه‌ها برای درمان چشم نابیناست و برگ شاخه دیگر موجب شفای صرعیان* دختر از پدر کمک خواست تا چشم جوان را درمان کند. پدر بی‌درنگ مشتی برگ به خانه آورد و به دختر سپرد.

دختر آنها را کوبید و فشرد و آبش را در چشم بیمار چکاند. جوان ساعتی از دردی تاب شد و پس از آن به خواب رفت.

پنج روز چشم خیر بسته ماند و او بی حرکت در بستر آرמיד. چون روز پنجم آن را گشودند:

پشم از دست رفت، گشت دست (شد بعینه چنان که بود نخت) شد مثل روز اول

خیر همین که بینایی خود را باز یافت، به سجده افتاد و خدا را شکر گفت و از دختر و پدر مهربان او نیز سپاسگزاری کرد. اهل خانه هم شاد گشتند. پس از آن خیر هر روز با چوپان به صحرا می رفت و در گله داری به او کمک می کرد و بر اثر خدمت و درستکاری هر روز نزد پدر و دختر عزیزتر می شد.

چون مدتی گذشت، خیر به دختر علاقه مند شد؛ زیرا که وی جان خود را به دست او باز یافته بود و پیوسته نیز از لطف و محبت او برخوردار می شد، اما با خود می اندیشید که این چوپان توانگر با این همه مال و منال هرگز دختر خود را به مفلسی چون او نخواهد داد و چگونه می تواند، بی هیچ اندوخته و مال، دختری را بدین جمال و کمال به دست بیاورد. سرانجام عزم سفر کرد تا بیش از این دل به دختر نبندد.

شبانگاه قصد سفر را با چوپان در میان گذاشت و گفت: نور چشمم از توست و دل و جان باز یافته تو. از خوان تو بسی خوردم و از غریب نوازی تو بسی

۱۶۲- کدام دو بیت با یکدیگر تناسب معنایی دارند؟

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| الف) مهتران جهان همه مردند | ب) همه مرگ را بیم پیرو جوان |
| ب) همه مرگ را بیم پیرو جوان | ج) و گر کشت خواهد همی روزگار |
| ج) و گر کشت خواهد همی روزگار | د) سرت گر بساید بر ابر سیاه |
| د) سرت گر بساید بر ابر سیاه | ۱) ب - ج |
| ۲) ب - د | ۳) الف - ج |
| ۴) الف - د | |

آسودم. از من چنان که باید سپاسگزاری بر نمی آید، مگر آنکه خدا حق تو را ادا کند. گرچه از دوری تو رنجور و غمگین خواهم شد؛ اما دیرگاهی است که از ولایت خویش دور افتاده‌ام؛ اجازه می‌خواهم که فردا بامداد به سوی خانه خود عزیمت کنم. چوپان از این خبر سخت اندوهگین شد و گفت: ای جوان، کجا می‌روی؟ می‌ترسم که باز گرفتار رفیقی چون شر بشوی؛ همین جا در ناز و نعمت بمان.

فعل اسنادی

جزیکه دختر عزیز، مرا	نیست و بسیار هست چیز مرا
گر نمی‌دل به ما و دختر ما	هستی از جان عزیزتر بر ما
بر چنین دختری به آزادی	در اینجا: انتخاب اختیارت کنم به دامادی
و آنچه دارم ز گوسفند و شتر	دعوت تا ز مایه گردی پر

دارایی

خیر که این خبز را شنید، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز جشنی بر پا کردند و چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوشبختی و کامیابی رسید.

پس از چندی چوپان با خانواده خود از آن جایگاه کوچ کرد. خیر پیش از حرکت به سوی درختی که شفابخش چشم‌های او بود، رفت و دو انبان* از برگ‌های آن - یکی برای علاج صرعیان و دیگری برای درمان نابینایان - پر کرد و با خود برداشت و همگی به راه افتادند.

خانواده چوپان راه درازی را پیمود تا به شهر رسید. از قضا دختر پادشاه آن شهر به بیماری صرع مبتلا بود و هیچ پزشکی از عهده درمان او بر نمی‌آمد. پادشاه شرط کرده بود که دختر خود را به آن کس بدهد که دردش را علاج کند و سر آن کس را که جمال دختر را ببیند و چاره دردش نکند، از تن جدا کند. هزاران کس از آشنا و بیگانه در آرزوی مقام و شوکت، سر خویش به باد دادند.

خیر با شنیدن این خبر کسی را نزد شاه فرستاد و گفت که علاج دختر در دست

اوست و بی آنکه طمعی داشته باشد، برای رضای خدا در این راه می‌کوشد. شاه با میل پذیرفت و گفت: «عاقبت خیر باد چون نامت!». سپس او را با یکی از نزدیکان به سرای دختر فرستاد.

خیر، دختر را دید که بسیار آشفته و بی آرام است. نه شب خواب و نه روز آرام دارد. بی‌درنگ مقداری از آن برگ‌ها را که همراه داشت، سایید و با آن شربت‌ی ساخت و به دختر خوراند؛ همین که دختر آن شربت را خورد، از آشفتگی بیرون آمد و به خواب خوشی فرو رفت. پس از سه روز بیدار شد و غذا طلبید. شاه که این مژده را شنید، بی‌درنگ نزد دختر رفت و از دیدن او، که آرامش یافته و با میل غذا خورده بود، بسیار شاد شد. پس به دنبال خیر فرستاد و به او خلعت* و زر و گوهر فراوان بخشید.

از قضا وزیر شاه نیز دختری زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تباہ* ساخته بود. از خیر خواست که چشم دخترش را درمان کند. خیر با داروی شفابخش خود چشم آن دختر زیبا را بینا کرد. پس از آن خیر از نزدیکان شاه شد و هر روز بر جاهش افزوده می‌گشت تا آنکه پس از مرگ شاه بر تخت شاهی نشست. اتفاقاً روزی با همراهان برای گردش به باغی می‌رفت. در راه شر را دید، او را شناخت و فرمان داد که در حال فراغت* او را به نزدش ببرند. چوپان که از ملازمان* او بود، شمشیر به دست، شر را نزد شاه برد.

شاه گفت: تو آن نیستی که چشم آن تشنه را برای جرعه‌ای آب بیرون آوردی و گوهرش ربودی و آب نداده با جگر سوخته در بیابان تنه‌ایش گذاردی؟ اکنون بدان که:

چنان ناهمسان
 منم آن تشنه گهر برده
 تو مرا کشتی و خدای نکشت
 (بخت من زنده، بخت تو مرده)
 مقبل آن کز خدای گیرد پشت
 ک: به خدا تکیه کند
 بدبخت

تشخیص

تفت...

..... از مقام

ایتکم تاج و تخت شاهی داد

نقش: متمم

دوتم چون خدا پناهی داد

نقش: متمم

شر چون در او نگریست، وی را شناخت و خود را به زمین انداخت و:

از که پر [گفت: «ز نخب را اگر چه بد کردم
در بد من نبیسن که خود کردم»]

اهان پده

نام من شر است و نام تو خیر؛ پس من اگر مناسب نام خود بدی کرده‌ام، تو نیز مناسب نام خود نیکی کن. خیر او را بخشید و آزاد کرد، اما چوپان که داستان خبث طینت او را از دهان خیر شنیده بود و می دانست که وجود او پیوسته موجب رنج دیگران خواهد شد، با شمشیر سرش را از تن جدا کرد.

از کوزه همان پرون تراود که در اوست

[گفت: «اگر خیر است خیر اندیش تو شری جز شرت نیاید پیش»]

تعییه کرده در میان کمر

در تش جست و یافت آن دو گهر

گفت گوهر به گوهر آمد باز

آمد آورد پیش خیر فراز

سنگ قیمتی (معنای واقعی) جناس همسان استعاره از خیدر

باز نویسی هفت پیکر نظامی

داستان های دل انگیز ادب فارسی، زهرا کیا (خانلری)

۱۶۳- کاربرد دو کلمه «را» در کدام بیت دقیقاً مانند بیت زیر است؟

«هدیه‌ها می داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را»

- | | |
|----------------------------|-----------------------------------|
| بشارت خداوند شیراز را | (۱) چه گفتم چو حل کردم این راز را |
| که در دست دشمن گذارد تو را | (۲) محال است چون دوست دارد تو را |
| که خشنود کن مرد درمنده را | (۳) بس فرمود صاحب نظر بنده را |
| خبر کن حریص جهانگرد را | (۴) قناعت توانگر کند مرد را |

۱۶۴- مفهوم آیه شریفه «تُعِزَّنْ تَشَاءُ وَ تُذَلَّ مَن تَشَاءُ» با همه ابیات، تناسب مفهومی دارد؛ به جز:

- | | |
|----------------------------|----------------------------------|
| یکی را برهنه سر و پا و سفت | (۱) نه آرام و خواب و نه جای نهفت |
| یکی را ز چاهی رساند به ماه | (۲) یکی را ز مه اندر آرد به چاه |
| یکی را بر آرد به چرخ بلند | (۳) یکی را به خاک افکند مستمند |
| یکی را بر آرد به ابر بلند | (۴) دگر زو شود خوار و زار و نژند |

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ در ابیات زیر، واژه‌های «آبدار» و «همّت» را از نظر معنایی بررسی کنید.
 - حالی آن لعل آبدار گشاد پیش آن ریگ آبدار نهاد
 - شربتی آب از آن زلال چو نوش یا به همّت ببخش یا بفروش
 - چشم تشنه چو کرده بود تباہ آب ناداده کرد همّت راه

۲ متضادّ واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

پاکی (.....) بدبخت (.....) غنی (.....)

۳ کلمه «گذاشتن» در معنای حقیقی «قرار دادن» کاربرد دارد و مجازاً به معنای «وضع کردن و تأسیس کردن» است؛ اما «گزاردن» به معنای «به جا آوردن، ادا کردن و اجرا کردن» است. جمله‌های زیر را بر پایه‌ی این توضیح، اصلاح کنید.

- بنیانگذار مؤسسه، اعضای شورای سیاست‌گذاری را معرفی کرد.
- دانش‌آموزان زحمات خدمتگذار مدرسه را ارج می‌نهند و از او سپاسگزاری می‌کنند.
- نامه‌ی امام علی (ع)، در بردارنده‌ی پیام‌های اصلی یک حکومت عادلانه برای همه‌ی کارگذاران است.

۴ با توجه به عبارت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

ناگهان، جوانی را دید نابینا که بر خاک افتاده است و از درد و تشنگی می‌نالند و خدا را می‌خواند.

- الف) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
- ب) زمان و نوع هر یک از فعل‌ها را معین کنید.

قلمرو ادبی

۱ ابیات درس در چه قالبی سروده شده است؟ دلیل خود را بنویسید.

۲ بیت زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

منم آن تشنه گهر برده بخت من زنده، بخت تو مرده

۳ در ابیات زیر، استعاره‌ها را بیابید و مقصود از آنها را بنویسید.

الف) دیده آتشین من برکش و آتشم را بکش به آبی خوش

ب) در چراغ دو چشم او زد تیغ نامدش کشتن چراغ دریغ

قلمرو فکری

۱ چرا «شر» از «خیر» چشم‌هایش را طلب کرد؟

۲ در بیت «آمد آورد پیش خیر فراز گفت گوهر به گوهر آمد باز»، مقصود از گوهر اول

و دوم چیست؟

۳ کدام قسمت درس، مصداق مناسبی برای مفهوم آیه شریفه «تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ»

(سوره آل عمران، آیه ۲۶) است؟

۴ هر یک از مثل‌های زیر، با کدام بخش از متن درس مناسبت دارند؟

■ از ماست که بر ماست.

■ از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۵ داستان خیر و شر را با ماجرای حضرت یوسف (ع) مقایسه کنید.

۶

۱۶۵- از درس «سفر به بصره» کدام نتیجه حاصل می‌شود؟

بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت خویش

که چرخ زود کند سخت، کار آسان را

که این عجوز عروس هزار داماد است

که در طبیعت زنبور نوش باشد و نیش

(۱) خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد

(۲) بترس سخت، ز سختی چو کار، آسان شد

(۳) مگو درستی عهد از جهان سست نهاد

(۴) کنون به سختی و آسانی‌اش نباید ساخت

دزدان

روان خوانی طراران

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشست و بزی را رشته در گردن کرده و جلاجل* در گردن او محکم بسته، از پس وی می دوید.
سه طرار نشستند. یکی گفت: من بروم و آن بز را از مرد بدزدم.
دیگری گفت: این سهل است، من خر او را بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد.
دیگری گفت: این سهل است، من جامه‌های او را بیاورم.
پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع* خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دُنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می‌رسید، و گمان می‌برد که بز، برقرار است.

۱۶۶- عبارت «درخت هر چه بارش بیشتر شود، سرش فروتر می‌آید» با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| (۱) درخت تو گر بار دانش بگیرد | به زیر آوری چرخ نیلوفری را |
| (۲) درختی که دارد فزون تر بر اوی | فزون افکند سنگ هر کس بر اوی |
| (۳) به دشمن برت مهربانی مباد | که دشمن درختی است تلخ از نهاد |

۱۶۷- مفهوم جمله زیر در کدام گزینه آمده است؟

- «به حضرت عیسی (ع) گفت: ای روح‌الله! چرا هر چند او قهر می‌کند تو لطف می‌فرمایی؟»
- (۱) توان کرد با ناکسان بذرگی / ولیکن ز مردم نیاید سگی
 - (۲) عجب ناید از سیرت بخردان / که نیکی کنند از کرم با بدان
 - (۳) ز دیدنت نتوانم که دیده بردوزم / اگر معاینه بینم که تیر آید
 - (۴) ستم که بر دل من کرده‌ای، عجب دارم / که گر به یاد تو آرم شمار دانی کرد

۱۶۸- کدام گروه از کلمات همگی درست معنی شده است؟

- (الف) محاسن (موی صورت)، مشیت (زندگی)، جنود (سپاهیان)
- (ب) رستخیز (بعث)، خانقاه (محلّی که درویشان و مرشدان در آن گرد می‌آیند)، تکلف (خودنمایی)
- (ج) نسیان (فراموشی)، معرف (شناساننده)، مکاری (حیله‌گر)
- (د) وقاحت (بی‌حیایی)، توش (توانایی تحمل سنگینی)، خور (زمین پست)

(۱) الف، د

(۲) ب، د

(۳) الف، ج

(۴) ب، ج

عجیب

آن دیگر بر سر کوچه تنگ، استاده بود. چون آن مرد برسید، گفت: طرفه مردمان اند مردمان این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنبِ خر بسته است.

آن مرد درنگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟

طرّار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزی داشت و در این کوچه فروشد.

آن مرد گفت: ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم.

(طرّار گفت: بر خود منت دارم، و من مؤذن این مسجدم و زود باز آی.) ← **ریاکاری**

آن مرد به طرف کوی فرو رفت. طرّار خر را برد. آن طرّار دیگر بیامد که گفته بود که: «من جامه او را بیارم». از اتفاق، بر سر راه، چاهی بود. طرّار بر سر آن چاه بنشست؛ چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بز می کرد. طرّار فریاد برآورد و اضطراب می نمود.

آن مرد او را گفت: ای خواجه، تو را چه رسیده است؟! خر و بز من برده اند و تو فریاد می کنی؟!

طرّار، گفت: صندوقچه ای پُر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شد.

ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچه من از اینجا برآوری.

پس آن مرد، **لیاس از تن بیرون** جامه و دستار برکشید و بدان چاه فرو شد.

طرّار، جامه و دستار برگرفت و برد.

پس آن مرد در چاه فریاد می کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را

ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طرّار باز ندید. چوبی برگرفت و بر هم می زد.

مردمان گفتند: چرا چنین می کنی؟ مگر دیوانه شدی؟!

گفت: نه، پاس خود می دارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

مراقب خودم هستم

لطایف الطوایف، فخرالدین علی صفی

درک و دریافت

۱ به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟

۲ درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید.

۱۶۹- همه ابیات با یکدیگر تناسب مفهومی دارند، به جز

- | | |
|------------------------------------|---|
| هر آینه نشود غیر آنچه یزدان خواست | (۱) اگر به دندان ذره کنی هزاران کوه |
| تقصیر گذشته را قضا کن | (۲) ای دوست ره جفا رها کن |
| قضای بد چو بیاید حذر چه سود کند؟ | (۳) اگر حذر کنم از عشق تو وگر نکنم |
| گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود | (۴) گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود |

ادبیات داستانی

تحلیل فصل و کوزه شام

در دو درس این فصل، متن‌هایی خواندیم که به شیوه داستانی، موضوع‌ها و مفاهیمی را بیان کرده‌اند. به این گونه آثار که با بهره‌گیری از عنصر روایت، شخصیت، لحن، زمان، مکان و زوایه دید و... پدید می‌آیند؛ «ادبیات داستانی» گفته می‌شود.

ادبیات داستانی، همه آثار روایی را در بر می‌گیرد، یعنی هر اثر روایتی خلاصانه، در قلمرو ادبیات داستانی، جای می‌گیرد. ادبیات داستانی شامل قصه، داستان، داستان کوتاه و رمان است.

داستان در حقیقت، ظرفی است که نویسنده به کمک آن، تفکرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خویش و مفاهیم خاص را در آن می‌گنجاند؛ پس با خواندن هر متن داستانی، باید به درون مایه و محتوای آن بیندیشیم.

۱۷۰- مفهوم کلی کدام بیت متفاوت با سایر ابیات است؟

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| گرم عاقبت خیر باشد چه غم | (۱) اگر بی‌نوایی برم یا ستم |
| سیل دائم بر سر خود خانه ویران می‌کند | (۲) می‌شود اول ستمگر کشته بیداد خویش |
| پای دیوار ملک خویش بکند | (۳) پادشاهی که طرح ظلم افکند |
| بماند بر او لعنت پایدار | (۴) نماند ستمکار بد روزگار |

این یکی خالی و آن پر از شکر» با کدام بیت تناسب مفهومی دارد؟

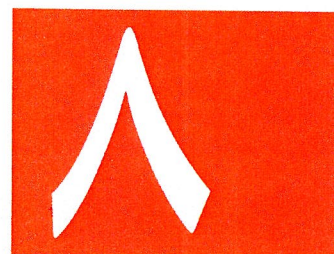
عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است
مردم و مرغ و مور گرد آیند
نی جهان را پُر نکردی از شکر
در باغ لاله روید و در شوره‌زار، خس

۱۷۱- بیت «هر دو نی خوردند از یک آب‌خور

(۱) هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است
(۲) هر کجا چشمه‌ای بود شییرین
(۳) گر نبودی نالۀ نی را اثر
(۴) باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

ادبیات جهان

درس هفدهم: سپیده دم
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: مزار شاعر
درس هجدهم: عظمت نگاه
کارگاه متن پژوهی
روان خوانی: بینوایان



۱۷۲- کدام بیت با داستان «خیر و شر» تناسب معنایی دارد؟

نیست خیری در این جهان که منم
بد می‌کنی و نیک طمع می‌داری
به که بد باشی و نیکت بینند
که ناید به فرجام از او جز گزند

(۱) شده‌ام سیر از این جهان زیرا
(۲) نیکی نبود سزای بدکرداری
(۳) نیک باشی و بدت گوید خلق
(۴) اگر بخردی بر جهان دل میند